

علم ما فرم‌گرا و القایی است

علم جز از راه پژوهش در یک زمینه اجتماعی، رشد و گسترش نمی‌یابد؛ چرا که پژوهش، علم را با حوزه نیازهای اجتماعی مرتبط می‌سازد و بدین‌وسیله علم، خود را عهده‌دار پاسخگویی به آنها می‌بیند. بنابراین علم زمینه‌محور است.



علم جز از راه پژوهش در یک زمینه اجتماعی، رشد و گسترش نمی‌یابد؛ چرا که پژوهش، علم را با حوزه نیازهای اجتماعی مرتبط می‌سازد و بدین‌وسیله علم، خود را عهده‌دار پاسخگویی به آنها می‌بیند. بنابراین علم زمینه‌محور است.

در این رابطه دکتر عماد افروغ در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سخنرانی‌ای انجام داده‌اند که کوتاه شده‌ای از آن در پی می‌آید.

به نظر من یک پژوهش خوب در گرو 4 عنصر است: موضوع، هدف، روش و «محقق و اخلاقیات ذی‌ربط». در اینجا از نظر آکادمیک بحث فضل تقدم هریک از این عناصر نیز مطرح می‌شود به این معنا که اگر می‌گوییم موضوع، هدف، روش و اخلاق، در نظر داشته باشیم، تقدم با کدام است؟ بنده به نحله‌ای تعلق دارم که معتقد است هستی‌شناسی یا موضوع مقدم بر روش‌شناسی است. موضوع، مقدم است، یعنی چه من باشم چه نباشم، چه بشناسم چه نشناسم، جهانی مستقل از معرفت من وجود دارد.

جهان، تابع معرفت من نیست. ما می‌گوییم موضوع در جای خودش هست، موضوع را باید بشناسیم و شناختنش هم سازوکارهای خاص خود را دارد. هر واقعیت بیرون از من 3 سطح دارد. یکی سطح تجربی‌اش است که من مشاهده می‌کنم، یکی سطح فعلیت‌یافتگی‌اش است و یکی هم سطح واقعی آن است که اصولا دیده نمی‌شود. این نکته خط بطلانی است بر پوزیتیویست‌هایی که اعتقاد مفرطی به مشاهده و مشاهده‌گرایی دارند و اسیر یک متافیزیک حضور هستند.

متافیزیک حضور یعنی تقلیل دادن سازوکارهای علی درون هر موضوع به سطح مشاهده شده یا قابل مشاهده، در حالی که آن سطح واقعیت مورد نظر ما اصلا دیده نمی‌شود و چون دیده نمی‌شود دلیلی بر عدمش نیست. حال اینکه چه بازتابی بر تبیین، تحلیل و ارزیابی ما ایجاد می‌کند یک بحث دیگری است. بنابراین وقتی ما تقدم را به موضوع می‌دهیم، شناخت ما از موضوع می‌تواند روی داده‌ها و روش‌های ما اثر بگذارد. یک نکته دیگر هم اضافه کنم؛ اینکه موضوعات اعم از طبیعی و اجتماعی دارای سه ویژگی هستند: ساخت‌یافتگی، تمایزیافتگی و تغیر. علاوه بر اینکه وجه ساخت‌یافتگی و تمایزیافتگی کار تحقیق را دشوار و پیچیده می‌کند، متغیر بودن آن باب تولید علم را باز می‌کند و در واقع توجیهی است برای تولید علم. یعنی اینکه ما می‌گوییم دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های ما باید تولید علم کنند، بخشی از آن ناظر به خود موضوع است، چون موضوع دیروز با موضوع امروز فرق دارد. بنابراین بخشی از توجیه‌پذیری تولید علم برمی‌گردد به ساخت و بافت متغیر یک موضوع. این هم یک نکته‌ای که به هر حال می‌تواند تولید علم را توجیه‌پذیر کند.

عطف به این مقدمه به 2 مغالطه مرتبط معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی اشاره می‌کنم که در واقع دو روی یک سکه هستند. مغالطه معرفت‌شناختی، یعنی اینکه آنچه را می‌دانیم به آنچه هست تقلیل دهیم و مغالطه دوم یعنی اینکه اصلا ما آنچه را که هست تقلیل دهیم به آنچه قابل مشاهده است که از آن به عنوان متافیزیک حضور یاد کردیم. بنابراین گام اول یک پژوهش مفهوم‌شناسی است یعنی باید اول موضوع را مفهوم‌شناسی کنیم، بعد نظریه‌پردازی کنیم. اینجا اهمیت تجرید برجسته می‌شود، تجرید بد، تجرید خوب، انتزاع بد، انتزاع خوب.

اینکه کدام سطح از واقعیت یک موضوع را می‌خواهید شکار کنید، بحث بسیار پراهمیتی است؛ آن سطحی که قابل مشاهده است یا آن سطحی که دیده نمی‌شود، بنابراین در همان ابتدا باید تور خود را مشخص کنید. اگر تور، متوجه یک رابطه علی بود یک انتزاع خوب داریم و اگر ناظر به واقعیت قابل مشاهده بود یک انتزاع بد داریم و آن انتزاع، معطوف به روابط انضمامی و مشروط در بهترین حالت است.

حسب این مباحث به اصطلاح مقدماتی و این پیوندها و پیوسته‌هایی که وجود دارد معتقدیم که روش صرفا یک ابزار خنثی نیست. در واقع هم واسط و هم پیامد عمل تحقیق است، یعنی یک مقوله کاملا عملی است، روش، خود یک مقوله عملی است. وقتی مقوله عملی شد یعنی چه؟ یعنی با زبان شما، با مفهوم‌شناسی شما، با زمینه‌های شما و با زیست‌جهان شما ارتباط دارد، همانطور که عمل شما با زمینه‌های شما ارتباط دارد. بنابراین آن معرفتی محل اعتناست که بیگانه با معرفت عملی و معرفت ناشی از حیات روزمره ما نباشد. پیش‌فرض اساسی من این است که علم یا تولید هر معرفت دیگر یک عمل اجتماعی است.

وقتی تولید معرفت عمل اجتماعی شد، تمام ویژگی‌های یک عمل اجتماعی بر آن بار می‌شود. عمل اجتماعی روزمره ما تحت تأثیر مفهوم ما، زبان ما و... است. من نمی‌خواهم بگویم معرفت ما صرفاً زبانی است اما بیگانه با ابعاد زبانی نیست، یک عمل اجتماعی است و روابط اجتماعی تولید معرفت، محتوای آن را متأثر می‌سازد. شرایط و روابط اجتماعی تولید معرفت به عنوان یک عمل اجتماعی روی محتوای معرفت اثر می‌گذارد. این می‌تواند بستری برای بومی‌گرایی فراهم کند. بنابراین حرف اول من در این قسمت این است که باید معرفت علمی و اجتماعی را با انواع دیگر معرفت و با عمل ربط دهیم، در غیر این صورت معرفت علمی‌مان ابتر می‌شود. از همین جا یک بحث ظریف زاده می‌شود و آن نسبت علم با فرهنگ و جامعه است.

اگر ما یک نگاه متافیزیکیال به علم داشته باشیم، یک نگاه فرازمینه‌ای و فرافرهنگی و فراجامعه‌ای داشته باشیم، علم‌مان ابتر است. باید نسبتی بین فرهنگ و جامعه از یک سو و علم از سوی دیگر برقرار شود. یک عرصه زیست جهان داریم، یک عرصه داغ داریم به نام عرصه عمومی، یک عرصه منجمد و یخ‌زده هم داریم به نام عرصه آکادمیک. اگر این عرصه آکادمیک ما بیگانه با عرصه زیست جهان باشد، بیگانه با حیات پرشور اجتماعی باشد، هیچ نیازی را نمی‌تواند پاسخگو باشد. سؤال‌ها و مسئله‌های علمی باید با نیازهای مردم مرتبط باشد. یعنی اگر یک پژوهش بخواهد عمومی شود باید رافع نیازی باشد، دردی را درمان کند و اگر قرار است دردی را درمان کند باید خاستگاهش نیازهای مردم باشد، وقتی که خاستگاهش نیازهای مردم نباشد، هم سؤالش، هم مسئله‌اش و هم جوابش تقلیدی است. نبض اصلی علم در فضاهای بسته آکادمیک و دانشگاه نمی‌زند. نبض آن در حیات روزمره است. نکته آخر که می‌تواند دریچه‌ای به روی بعد اخلاق باز کند این است که علم یک حیات است، یک زندگی است.

چگونه است که در زندگی اجتماعی می‌گوییم اخلاق چیز خوبی است و توصیه به اخلاق می‌کنیم، اما در بخش علمی‌مان انواع و اقسام بی‌اخلاقی را شاهد هستیم، با چه محملی و با چه توجیهی؟ حالا شما ممکن است همین جا بگویید که دلیلت چیست؟ دلیل به طور قاطع سرقت‌های علمی‌ای است که استاد از دانشجو می‌کند. مگر دزدی و دروغ و رفتار غیراخلاقی شاخ و دم دارد؟ این یک عمل غیراخلاقی است. چگونه ما در عرصه عمومی و در عرصه فعالیت‌های غیرآکادمیک توصیه به فعل اخلاقی می‌کنیم اما در دانشگاه‌های خود عملاً بی‌اخلاقی را رواج می‌دهیم؟

در ادامه به برخی کاستی‌ها فهرست‌وار اشاره می‌کنم و در خاتمه راه‌حلی‌هایی تقدیم خواهم کرد: اولاً علم در کشور ما زمینه‌محور نیست، با فرهنگ و جامعه بیگانه است، مسئله‌محور یا پرابلماتیک نیست. القایی است، فرم‌گراست. فرضیه محور تئوری‌های دیگران است و مقلدانه و کمیت‌گراست، هم در مسئله و هم در جواب، مردم از بین گزینه‌هایی که برخی از پژوهشگران ما تنظیم می‌کنند تنها حق تیک زدن دارند، حق انتخاب دارند، در شکل‌گیری این گزینه‌ها نقشی ندارند، سؤال‌ها بسته است، تنها به پیش‌داوری محقق توجه می‌شود. می‌گوید محقق چون ممکن است پیش‌داوری داشته باشد، لذا بهتر است که نمونه‌اش تصادفی باشد. اما در اکثر اوقات پیش‌داوری‌ها ناظر به موضوع است، خود موضوع به دلیل پیوندهای درونی و گروهی به گونه‌ای پیش‌داوری دارد، اگر به کارگیری این مفهوم در این خصوص درست باشد، چه اشکالی دارد؟ پس شما باید با توجه به بافت و ذات یک موضوع به موضوع هم توجه کنید، فقط بحث نمونه‌گیری تصادفی نیست.

بحث دیگر در واقع این است که ما می‌بینیم عملاً در مقایسه با حیات به اصطلاح علمی یا شبه علمی بسیاری اوقات روایت‌ها، بهتر از فعالیت‌های علمی پاسخگو هستند. روایت‌هایی که شما به کار می‌برید و احتمالاً آنچنان هم روشمند نیست بیشتر با نیاز مردم سازگار است و بیشتر پاسخگوی حیات روزمره آنهاست. از کاستی‌های دیگری که می‌توانم به آن اشاره کنم، میزان تألیف‌ها و حتی ترجمه‌های جهان داغ در مقایسه با تألیفات و ترجمه‌های عرصه منجمد و یخ‌زده ماست. من خودم به این نتیجه رسیده‌ام که میزان این تألیف‌ها و ترجمه‌ها به مراتب از جهان یخ‌زده بیشتر است. دانشگاه اسیر یک فرمالیسم و صورت‌گرایی است؛ یعنی به محتوا کار ندارد.

اگر شما می‌خواهید یک پژوهش، اجتماعی شود، لوازمی دارد. یک نفر برای اجتماع می‌نویسد و دوست دارد در نشریه‌ای بنویسد که مخاطب عام داشته باشد. اما می‌گویند ما به محتوا کار نداریم این نوشته باید در مجله‌ای خاص نوشته می‌شد تا مشمول ارزیابی قرار گیرد. به عبارت دیگر، مقاله ارزیابی نمی‌شود عنوان مجله ارزیابی می‌شود. این نشان می‌دهد که یک فرمالیسم کور حاکم است. این شاخص‌ها را هم چه کسانی تعیین کرده‌اند؟ کسانی که عملاً هیچ دسترسی به این مجلات عمومی به آن صورت ندارند. شاخص‌های علوم انسانی یا علوم هدف توسط عالمان علم ابزاری تعیین شده است. علم ابزاری که سرنوشتش علی‌القاعده باید در اختیار علم هدف باشد. اما نه تنها علم هدف هیچ میدانی برای ارزیابی علم ابزار ندارد، بلکه این علم ابزار است که معیار ارتقا و ارزیابی علم هدف قرار گرفته است. بنگرید که هم اکنون چه کسانی متولی تحول در علوم انسانی هستند؛ کسانی که یا به علم ابزار تعلق دارند یا شاخص‌هایشان منطبق با علم ابزار است و عملاً اقتدار علم ابزار را پذیرفته‌اند. نکته دیگر اینکه دانشگاه‌های ما ساختار رقابتی و غیر متمرکز ندارند، دانشگاه‌های ما متمرکز اداره می‌شوند، مثل یک پادگان اداره می‌شوند. اداره متمرکز برای پادگان توجیه دارد اما برای دانشگاه توجیه ندارد.

این روش اداره برای دانشگاه‌ها توجیه‌پذیر نیست. دانشگاه‌ها باید رقابت داشته باشند، باید غیرمتمرکز اداره شوند که متأسفانه فاقد آن هستیم. از تمامی دلسوزانی که در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها با خون دل زحمت می‌کشند عذرخواهی می‌کنم اما معتقدم، هم‌اکنون

به جای دانشگاه، نمایشگاه داریم، به جای دارالتألیف در بهترین حالت دارالترجمه داریم و به جای دارالعلم، دارالتجاره داریم. در مورد دارالتجاره بودنش همین پاداش‌های مادی، تعداد پایان‌نامه‌ها و غیره و ذلک مؤید عرایض بنده است.

نکته دیگر در آسیب‌شناسی دانشگاه، اینکه دانشگاه فاقد عقبه‌روشنفکری است. فاقد عقبه تفکر و آزادی بیان است، به مثابه خاستگاه طرح سؤال، دانشگاه به‌عنوان فضای رسمی آکادمیک در صورتی می‌تواند بالنده باشد که ما یک عرصه عمومی آزاد و یک روشنفکری پر نشاط داشته باشیم. وقتی شما روشنفکری ندارید، وقتی عرصه عمومی شما آزاد نیست، آزادی بیان و تفکر ندارید، چه مسئله‌ای متعین شود که عرصه منجمد و رسمی شما پاسخگوی آن مسئله باشد. مسئله بسیار مهمی است.

یعنی آزاداندیشی، کرسی آزاداندیشی، کرسی نظریه‌پردازی بدون عقبه نمی‌شود. یعنی شما بیاوید اینجا یک چیز تشکیلاتی و فرمایشی درست کنید، بُعد گزینش را عمده و برخورد گزینشی کنید، این اسمش هرچه باشد آزاداندیشی و آزادی تفکر نیست. شما نگاه کنید ارزیابی‌هایی که در زیست جهان صورت می‌گیرد تا چه اندازه با جهان فرم‌گرایانه علمی رسمی متفاوت است. در عرصه دانش عملی اگر کسی یک معمار می‌خواهد به قابلیتش نگاه می‌کند، به‌عنوان و پیشوند و پسوند صورتی‌اش کاری ندارد. اما در دانشگاه عنوان‌های القایی حاکم است که ممکن است باعث مسخ و از خودبیگانگی انسان‌ها شود. این روزها ماشاءالله از در و دیوار پروفیسور می‌بارد. آقا وزیر است. وقتی در جلسه رأی اعتماد از او می‌پرسند که چگونه 60 مقاله علمی- پژوهشی را حین صدارت نوشت‌ه‌ای، می‌گوید: مقالات دانشجویی است که مشترک به اسم ما چاپ می‌شود.

مسئله دیگر بی‌توجهی به اخلاق است. اینکه برخی از فیلسوفان علم می‌گویند یک نظریه اجتماعی در واقع یک فلسفه اخلاق است، مورد توافق بنده هم هست. این همان درهم‌تنیدگی خردورزی و رهایی‌بخشی است. در اینجا قبل از اینکه راهکارهایم را بگویم یک نکته هم عطف به شورای عالی انقلاب فرهنگی بگویم که قرار است به اصطلاح نظریه‌پردازی کند، قرار است به اصطلاح وجوه نرم‌افزاری علم ما را تعیین کند و در اختیار دانشگاه‌ها بگذارد. یک سؤال: چرا فرهنگ را از وزارت آموزش عالی حذف کردند و شورای عالی انقلاب فرهنگی در برابر این امر سکوت اختیار کرد؟ چرا وزارت فرهنگ و آموزش عالی به وزارت علوم ابزاری و تحقیقات و فناوری تغییر نام یافت؟ اصولاً این شورا، فرهنگی نیست. من به‌عنوان کسی که حسب شخصیت حقوقی‌ای که داشته‌ام از نزدیک کارکرد اینها را دیده‌ام، با توجه به رفتارها و سیاست‌های این شورا، پیشنهاد می‌کنم به شورای عالی تمدن‌سازی صوری و ابزاری تغییر نام دهد؛ این به واقعیت نزدیک‌تر و آبرومندانه‌تر است. با آن سبک و سیاقی که به سمت تمدن‌سازی پیش می‌روند، به‌طور عمده وسیله توجیه تفوق علم ابزاری بر علم هدف هستند و هیچ آشنایی با مسائل نرم‌افزاری علم، فلسفه علم، نسبت علم با فرهنگ و جامعه و آزاداندیشی، نظریه‌پردازی و جامعه‌شناسی علم ندارند. من سریع راهکارها را هم عرض کنم:

1- آموزشگران ما باید آموزش ببینند، فلسفه علم، فلسفه علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی علم، فلسفه تعلیم و تربیت، مبانی متافیزیکی علم و غیره، اینها بحث‌های مهمی است. این آموزش باید شامل سیاستگذاران هم بشود.

2- به تعامل نظریه و تحقیق توجه شود، نظریه و تحقیق در واقع باید یک تعامل داشته باشند و به صورت مستمر، دیالکتیکی بین اینها صورت بگیرد.

3- پژوهش‌های ما باید فرهنگ‌محور و جامعه‌محور باشند. برای مثال توسعه رشته‌های علمی باید با توجه به نیازها و شرایط زیست‌محیطی باشد.

4- به کارگیری روش‌های کیفی و تعامل مشارکت‌کنندگان با محقق؛ حداقل به کارگیری روش‌های تعاملی و مشارکتی و انتخاب صحیح موضوع

5- احساس مؤثر و نتیجه‌بخش بودن نتایج تحقیق از سوی مردم؛ مردم احساس کنند که اینها دردی دوامی‌کند و مؤثر است.

6- توجه خاص به مقالاتی با اهداف اجتماعی، یعنی مقاله‌ای که یک رسالت اجتماعی دارد باید مسئله‌محور باشد.

7- تفوق علم هدف بر علم ابزار در ارزشگذاری‌ها و ارزیابی‌ها باید دیده شود.

8- شورای عالی انقلاب فرهنگی به جایگاه اصلی خود برگردد.

به هر حال شخصاً معتقدم که اگر پژوهش ما واقعاً یک پژوهش مناسب و مطلوب بود تا حالا عمومی شده بود. مقداری به این قضیه هم توجه بکنیم، صرفاً فکر نکنیم که مردم عقب‌مانده‌اند و بگوییم که اینها اسیر فهم عامیانه هستند. مقداری دقت کنیم که این پژوهش‌هایی که مرتبط با حیات عمومی است، قرار است رافع نیازی باشد.

